

یادداشت‌های

عاشورایی

احمد آیت‌اللهی

ندای حق

واحد فرهنگی مسجد آقا میرزا احمد (رض)

نشریه شماره (۱۱)



## ❖ یادداشت های عاشورایی

یادداشت یکم:

✓ غفلت مسلمین از سیره معصومین(ع)

۱- در منابع فقهی - کلامی ما مسلمانان دو منبع اصلی برای فهم دین و کسب آگاهی از آموزه های آن معرفی می شود که اصل آن متفق علیه تمام مذاهب اسلامی است :

- کتاب ( قرآن ) و

- سنت ( گفتار و کردار و تقریر پیامبر (ص) )

۲- در سنت فکری علمای اسلامی رجوع به کتاب و سنت با استفاده از عنصر عقل و عموماً به منظور کشف احکام موضوعات صورت می پذیرد و عهده دار این فرآیند علمی دانش فقه ( به معنای عام ) می باشد.

۳- نقش و اهمیت و جایگاه مهم فقه و فقاہت از واقعیتی دوگانه شکل میگیرد :

الف : ماهیت تاریخی و ثابت آنچه در قالب کتاب و سنت در متون دینی آمده

ب : ماهیت متغیر وجوه و عرصه های زندگی انسان

دانش فقه عهده دار برقراری نوعی ارتباط و نسبت بین نصوص ثابت دین و بنیان ها و بناهای - اغلب - متغیر زندگی در دوران های مختلف است

۴- وجود چنین جایگاه و عملکرد ویژه ای برای دانش فقه، تقریباً مورد پذیرش عموم عالمان دینی در همه مذاهب اسلامی است لیکن به نظر می رسد علیرغم همه پیشرفت ها و گسترشی که این دانش در طریق فهم دین داشته است مسلمانان از یک شیوه یا دستگاه دانایی دیگر ( و البته منبع دانایی دیگر ) در راستای فهم دین دچار غفلت تاریخی گردیده اند و آن دانش تاریخ (و آن منبع سیره پیامبر (ص) و معصوم (ع)) می باشد. این غفلت خسارت بار که توضیح آن در فرصت و محل دیگری بیان گردیده است، بخصوص از قرن ششم عمیق تر و سنگین تر گردید.

۵- خاطر نشان می گردد که مطالعه و پژوهش تاریخی و پرداخت دقیق و علمی به سیره معصومین فراتر از چارچوب های موضوعی و روش شناختی دانش فقه می باشد و چنین رویکرد علمی دقیقاً در حوزه علم تاریخ و مطالعات تاریخی به معنای علم قرار میگیرد.

لا اهمیت مطالعات تاریخی راجع به سیره از آنجا فاش می شود که قرآن، پیامبر (ص) (و معصوم (ع)) را به باور شیعیان) بعنوان اسوه الگو معرفی می کند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب / ۲۱)

بسیار روشن است که الگو پذیری از پیامبر و اسوه قرار دادن زندگی آن حضرت از طریق دانش فقه، ما را از بخشی از سنت ( قول و فعل و تقریر معصوم ) بهره مند می سازد اما بخش بسیار مهم دیگری در سنت

معصوم وجود دارد که تحقیقاً اهمیت آن در فهم دین و معرفت دینی ( به طور کلی ) و بخصوص از جهت الگو پذیری از معصوم و به تبع آن در تطبیق و ارتباط دادن شاخص ها و اصول و قواعد رفتاری مستنبط از آن با متغیرهای زندگی در هر عصر و دوران، کمتر از دانش فقه نیست و آن همانا مطالعات تحلیلی- تاریخی - در خصوص سیره معصوم می باشد.

۶- به طور خلاصه سیره معصوم بخشی از سنت است که دایره معرفتی آن فراتر از قول ، فعل و تقریر معصوم (ع) بوده و لذا عهده دار مطالعه و پژوهش و تأمل درباره آن نیز دانشی غیر از دانش فقه است. هر چند از نگاهی دیگر فهم تاریخی از سیره معصوم (ع) در تعریفی جامع از فقه در چارچوب فقاہت دینی قرار میگیرد و آن مبتنی بر بیانی است از فقه به معنای فهم عمیق دین.

و اما منظور از سیره چیست و تعریف سیره کدام است و چه نسبتی با فهم دین دارد . در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت ان شاءالله.

✓ فهم سیره معصومین(ع)

۱- گفتیم با توجه به تعیین پیامبر (ص) - معصوم(ع) - از سوی خداوند به عنوان اسوه و الگو، آگاهی از سیره آن بزرگواران به منظور الگو برداری عملی و ساماندهی به زندگی بر اساس الگوهای مزبور ضرورتی دینی و واجبی مسلم است.

۲- باید توجه داشت منظور از فهم سیره آگاهی صرف از نقل های تاریخی و یا حدیثی ناظر به قول و فعل و تقریر معصوم نیست ( که منبع دانش فقه است) بلکه مراد از فهم سیره، آگاهی تحلیلی از حکمت اهداف و راهبردها و اصول کلی حاکم بر مواضع فکری و عملی معصوم در ارتباط با مسائل و موضوعات عام و نوعی جامعه، اعم از سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است.

۳- پر واضح است که چنین رویکردی به سنت معصوم فراتر از تمرکز به تک گفتارها و تک رفتارهای اوست بلکه فهم سیره معصومین رویکردی تحلیلی-تفسیری- به کل زندگی و یا بخشی از عملکردها و رفتارها و فعالیت های ایشان در مقطعی خاص از زندگی آنها و در ارتباط با موضوعی خاص می باشد.

۴- البته چنین رویکرد معرفتی، روش های علمی و شیوه های پژوهشی خاصی دارد که به کلی با آنچه که در دانش فقه به کار می رود متفاوت است ( بحث مبسوط در این باره خارج از حوصله این مجال است ) و باز روشن است که رجوع و التفاتی این گونه به سیره معصوم حتی فراتر از مطالعات تاریخی ( صرف ) یعنی تاریخ نقلی است.

استاد شهید در این باره می گوید:

« این که ما بیاییم تاریخ پیامبر اکرم (ص) را نقل کنیم که پیامبر اکرم در فلان جا چنین کرد کافی نیست، تفسیر و توجیه عمل پیامبر مهم است در فلان جا پیغمبر این طور رفتار کرد، چرا این طور رفتار کرد؟ چه منظوری داشت؟ پس همین طور که گفتار پیامبر نیاز به تعمق و تفسیر دارد رفتار پیغمبر هم نیاز به تعمق و تفسیر دارد» [مجموعه آثار ۱۶/۴۸]

آنچه از دو قسمت قبلی این نوشتار می توان نتیجه گرفت ، این است که آگاهی تحلیلی - تفسیری- از سیره معصوم (ع) یکی از مهم ترین منابع فهم دین و معرفت دینی در کنار دو منبع دیگر ، یعنی تفسیر قرآن و دانش فقه است.

اما با کمال تأسف باید گفت که سیر اندیشه‌ورزی در معرفت دینی در تاریخ اندیشه دینی مسلمانان ، بخصوص از قرن پنجم تا نیم قرن گذشته توأم با غفلت از دو منبع از منابع مزبور یعنی علم تفسیر قرآن و دانش فهم سیره و اکتفا به دانش فقه بوده است . به جرأت می توان گفت یکی از عوامل انحطاط تمدن اسلامی که در نهایت به ضعف مفرط مسلمین در بسیاری از عرصه های زندگی در مواجهه با فرهنگ و تمدن غیر دینی منجر گردید، همین محروم شدن از فهم کتاب الهی و آگاهی از سیره معصوم (ع) بوده است . بحث در این باره نیز فرصت و مجال بیشتری طلب می کند

حتی امروزه نیز در نظام علمی و سیستم آموزشی حوزه های علمی- دینی- ما پژوهش و آموزش نظام مند و کلاسیک در باره تفسیر قرآن و فهم سیره جایگاه شایسته و اهمیت بایسته ای ندارد و آنچه در نیم قرن اخیر در این زمینه صورت گرفته است عمدتاً حاصل تلاش ها و تکاپوهای علمی فردی بوده است و لذا امروز دانش تفسیر و علم تاریخ و سیره ، هم به لحاظ کمی و هم کیفی ، اموری حاشیه ای و فرعی در کنار دانش متورم فقه است.

وجود چنین خلاء معرفتی در نظام اندیشگی و علمی ، تبلیغات دینی ما را قرن‌هاست که دچار فقر و ناتوانی در انجام رسالت خود ساخته است . توضیح این که تبلیغات مؤثر و کار آمد که همانا بر انگیختن جامعه برای توجه به اهداف و حرکت به سوی آن است ، نیازمند پشتیبانی نظری و تئوریک و همچنین داشتن منابع غنی در خصوص موضوعات متنوع و متکثر تبلیغ، براساس مسائل روز زندگی است . حال آنکه ما مسلمانان عملاً (به شرحی که گفته شد) خود را از دو نظام دانایی درباره معرفت دینی یعنی دانش تفسیر و علم سیره که در مجموع بخش عمده منابع معرفتی آموزه های دینی هستند محروم کرده ایم و در این دو عرصه قرن‌هاست که تولیدات فکری قابل توجهی نداریم ( بخصوص در زمینه سیره) . بنابر این دستگاه تبلیغی ما سرمایه ای غیر از آنچه در دانش فقه تولید می شود در اختیار ندارد ، گو اینکه بخش قابل توجهی از تولیدات دانش فقه اساساً از قابلیت استفاده در تبلیغات دینی را بی بهره است.

این گونه است که امروزه بخش اعظم تبلیغات دینی ما اولاً فقط در میان قشر عوام الناس بازخورد دارد (به درد عوام می خورد) ، ثانیاً بر خلاف راهبرد اصلی تبلیغات دینی که آگاه کردن عموم از مبانی و آموزه های دینی ؛ و اعطای بصیرت دینی به آنها در تشخیص حق و باطل در همه زمینه هاست ، امروزه عمده تبلیغات دینی ما کمأ و کیفاً در جهت تثبیت عوامیت عوام و به نوعی دلخوش کردن آنها در عوامیت است ! حال آن که، همان طور که گفته شد رسالت اصلی تبلیغات دینی خارج کردن عوام از عوامیت است ، نه سرگرم کردن بیشتر آنان.

در این باره باز سخن خواهیم گفت...

## یادداشت چهارم:

دین را از دیدگاهی کلی و البته براساس آن چه که از خود نصوص دینی می آموزیم، می توان چنین تعریف کرد: «آیین و برنامه زندگی با محوریت بندگی خداوند.»

علیرغم پاره ای از رویکردهای سکولاریستی موجود در فضای فکری جامعه مسلمانان (که خاستگاه آنها نه منابع و آموزه های دینی بلکه عمدتاً محصول و معلول واقعیتها و بطور کلی فضای سیاسی جوامع مسلمین بخصوص کشور خودمان می باشد) مبنی بر محدودیت دایره شمول دین به روابط فردی انسان و خداوند، تردیدی نمی توان داشت که گستره آموزه های احکام دینی تمام عرصه های زندگی انسان را (شامل حوزه فردی، اجتماعی، سیاسی و ...) فرا می گیرد.

از طرفی نمی توان انکار کرد که کارکرد فقه و دخالت داده های فقهی، از میان ابعاد مختلف زندگی، عمدتاً ناظر به روابط و مناسبات فردی است و در خصوص زندگی اجتماعی و حیات جمعی انسانها و به اصطلاح در حوزه امور عامه، صرفاً کلیاتی از احکام فقهی دخالت دارند و از طرف دیگر، هر چند بسیاری از عرصه ها و مناطق زندگی بشر بخصوص در زندگی اجتماعی خالی از احکام و قوانین فقهی باقی می ماند که از آن اصطلاحاً به «منطقه الفراغ» نام می برند و تدبیر و ساماندهی زندگی در منطقه الفراغ به طور عمده به عقل بشری واگذار شده است، لیکن باید توجه داشت که اولاً این تدبیر و ساماندهی باید در راستای اهداف عالی دین انجام پذیرد، ثانیاً و مهمتر اینکه منبع اندیشه ورزی عقل عملی در راستای مدیریت این منطقه که برخی از راهبردهای اصلی ناظر به اهداف مزبور را نیز شامل می شود آموزه های دینی می باشند. ثالثاً در پاره ای از فعالیت های عقل عملی، برای کشف اصول و قواعد لازم برای تنظیم جریان زندگی در منطقه الفراغ، آموزه های دینی نقش راهنما یا مؤید را ایفا می کنند. به هر حال مجموعه این دخالتها و نقش آفرینی های آموزه های دینی موجبات تضمین مشروعیت اطمینان آور را برای محصول و داده های عقل انسان در زمینه یادشده فراهم می آورد.

و نکته بسیار مهم این است که منبع فهم و کشف آموزه های دینی در فرایند تلاش فکری و عقلی انسان متدین برای تنظیم و ساماندهی به زندگی در منطقه الفراغ و بخصوص ابعاد اجتماعی آن، فهم ها و درک ها و استنباط های حاصل از تامل و اندیشیدن در سیره معصوم می باشد و دانش فقه در این زمینه نقش کم رنگ تری دارد. و مطلب مهم دیگر این که «سیره معصوم» در تولید نظریه های دینی در حوزه علوم انسانی مانند فلسفه سیاسی دینی، جامعه شناسی دینی و یا اندیشه سیاسی و پژوهش های اقتصادی و ... بسیار بیشتر از دانش فقه کارآیی و نقش آفرینی دارد.

یادداشت پنجم :

گفتیم :

۱- یکی از منابع شناخت دین و یکی از منابع معرفتی که یک نفر مسلمان باید دید و بینش خود را از آن راه اصلاح و تکمیل کند سیره وجود مقدس پیغمبر (ص) است . [مطهری/ مجموعه آثار ۱۶/ص ۴۴]

فلذا دانشی که میتواند الگوگیری مؤمنانه از زندگی معصوم (ع) را بر اساس اصل بنیادین " لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ " امکان پذیر سازد علم "سیره شناسی" یا فهم سیره می باشد و این که دانش فقه در این باره سهم بسیار کمتری دارد .

نیز گفتیم :

۲- علمای دینی ما در طول تاریخ در این باره دچار غفلتی بسیار خسارت بار شده اند . و در اثر این غفلت، اساساً چنین دانشی بعنوان یک رشته علمی- دینی مستقل در نظام معرفتی مسلمانان شکل نگرفته است .

توضیح اینکه پرداخت علمی به «سیره» مستلزم تأسیس و ایجاد شاخه علمی مستقلی با ساختاری مشخص مشتمل بر « مبانی کلامی» «روش شناسی» و معرفی زیر شاخه های علمی دیگر که در دانش سیره به عنوان دانشی میان رشته ای (مانند تاریخ، جامعه شناسی و...)، مورد استفاده قرار می گیرند، می باشد . همان گونه که در تأسیس دانش فقه طی چنین روندی موجب شکل گیری آن گردید و زیر شاخه هایی همچون علم اصول و علم الحدیث و رجال و غیره در خدمت علم مزبور قرار گرفت .

اما با کمال تأسف میتوان ادعا نمود که در این راستا حتی قدم های اولیه، هنوز هم برداشته نشده است .

به سبب همین نقص و رکود علمی است که در روزگار ما ، وقتی عالمی سترگ و اندیشمندی دقیق النظر در علوم دینی همچون استاد شهید مطهری می خواهد به نوشتن درباره سیره پیامبر(ص) ورود کند، احساس می کند به علت نبود وسیله و ابزار معرفتی لازم ، با خطر غرق شدن در دریای بی کران و عمیق این علم مواجه شده است ! لذا می نویسد :

« در سیره و رفتار پیغمبر شاید ما از این هم بیشتر کوتاهی کرده باشیم . چند سال پیش فکر کردم که در زمینه سیره پیغمبر اکرم کتابی بنویسم به همین سبکی که عرض خواهم کرد .مقدار زیادی یادداشت تهیه کردم ، ولی هر چه جلوتر رفتم دیدم مثل این است که دارم وارد دریایی می شوم که به تدریج عمیق تر می شود.» [مجموعه آثار ۱۶/۴۹]

اما از مهم ترین آثار و عوارض فقدان دانش سیره در نظام معرفت دینی ، معضلات و مشکلات بسیار اساسی است که در تبلیغات دینی ما از هزار سال پیش تاکنون ایجاد شده است .

در این باره سخن خواهیم گفت ان شاءالله.

## یادداشت ششم :

گفتیم عدم شکل گیری و تاسیس دانش مستقل «فهم سیره» در ساختار معرفت دینی ، موجد آثار سوء و پیامدهای بسیار خسارت باری در حوزه فهم دین و تعمیق اندیشه دینی و مهم تر از همه در سامان دهی به زندگی بر اساس آموزه های دینی گردیده است .

تنها یکی از این آثار و نتایج، بی پشتوانه شدن تبلیغات دینی به علت نبود نظریه ها و تئوری های مبتنی بر فهم سیره معصوم در ارتباط با مسائل و موضوعات و نیازهای فکری ، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... جامعه مسلمان ها می باشد .

فقدان یک نظام دانایی قوی و منسجم برای پشتیبانی نظری و تئوریک از دستگاه تبلیغاتی دین ، خود مشکلات و معضلات و چالش های بسیار جدی و نامطلوبی را فراروی تبلیغات دینی که کار ویژه آن به تعبیر شهید مطهری « برانگیختن و حرکت دادن مردم به سوی اهداف دین » است ، قرار داده است . ما امروزه با بسیاری از این معضلات در حوزه تبلیغات دینی مواجه هستیم که از جمله آنهاست : پایین آمدن اهمیت و ارزش تبلیغ و جایگاه مبلغ ، خالی شدن برنامه های تبلیغی - دینی از پرداختن به موضوعات اساسی و مسائل مهم و حیاتی جامعه ، - و در مقابل - معطوف شدن عمده تبلیغات و فعالیت های تبلیغی رسمی به طرح و اشاعه موضوعات عاطفی و احساسی صرف، حول محور پاره ای از امور شعائری و مناسکی، محدود شدن مخاطبین و جامعه هدف در اکثر تبلیغات دینی به اقشار عامی و به اصطلاح « عوام الناس »، عدم پاسخگویی به نیازهای فکری - فرهنگی گروه های اجتماعی تحصیل کرده، دنباله روی از تمایلات عوامانه مردم و معطوف نمودن عمده توان تبلیغی در جهت ارضای اینگونه تمایلات آنان در حوزه دین ، و بالاخره نتیجه همه این ها ، ناکارآمدی تبلیغات دینی و انزوای حقیقت دین و حذف شدن آموزه های اصلی و کلیدی آیین الهی از متن زندگی مسلمانان ، کما این که شاهد آنیم.

توضیحات مختصری در این باره خواهیم داشت . ان شاءالله

## یادداشت هفتم :

لازم است در ادامه مباحث گذشته توضیحاتی کوتاه درباره موضوع ، ساختار و غایت « دانش فهم سیره» داده شود .

✓ نخست این که ، موضوع این علم ، صرفاً آگاهی های تاریخی و یا آگاهی های محض از تاریخ - حتی تحلیلی- زندگی معصوم (ع) نیست ؛ هر چند در ساختار « دانش سیره» علم « تاریخ» جایگاه مبنایی و محوری دارد ، لیکن موضوع اصلی آن کشف و فهم اصول پایه و قواعد محوری و بطور کلی « منطق حاکم» بر رفتار ها و مواضع ، و بطور کلی زندگی اجتماعی معصوم و همچنین کشف و فهم راهبردها و تاکتیک های به کار برده شده و اجرا شده از سوی معصوم در اقدامات ایشان در مقطع خاصی از زندگی اجتماعی می باشد .

روشن است مبنای روش شناختی چنین دانشی ، روش تحلیلی - تفسیری مبتنی بر مبانی کلامی و داده های علم تاریخ می باشد که به کلی با روش استنباط در علم فقه و همچنین با شیوه روش شناختی معمول در علم تفسیر قرآن ، علیرغم اشتراکات ، تفاوت اصولی دارد .

✓ نکته دوم این است که با توجه به این که ، تاکنون ، دانش فهم سیره به عنوان رشته علمی مستقل ، تدوین و تنظیم نگردیده است ، بنابر این امروزه سخن از روش شناسی این علم به عنوان یک زیر شاخه علمی و جاهت چندانی ندارد ، لیکن واضح است که تحقق چنین نظام معرفتی ، مستلزم شکل گیری یک دانش ابزاری روش شناختی برای علم سیره است . همانند جایگاه علم اصول فقه در ساختار دانش فقه بعنوان روش استنباط احکام شرعی از منابع ذریبط .

✓ بالاخره نکته سوم ، درباره غایت علم سیره است . در این باره بطور اجمال میتوان گفت که غایت این علم نیل به چنان توانایی علمی است که بتوان با استفاده از داده های آن به این پرسش بنیادین پاسخی اقماعی و اطمینان آور و برخوردار از حجت شرعی داد که : به فرض حضور ، و در مواجهه با مسائل ، مشکلات و موضوعات زندگی امروزه ، معصوم(ع) چه پاسخ ، راهکار و موضعی ارائه و اتخاذ می کرد .

## یادداشت هشتم :

با توجه به آنچه که در یادداشت های قبلی بیان گردید ، نگاهی گذرا خواهیم داشت بر واقعه ای تاریخی که با محوریت سیره معصوم(ع) رخ داده است ؛ و بنابر اصل لزوم « تأسی » از معصوم ، باید مورد الگوبرداری توسط مسلمین در زندگی قرار گیرد . این واقعه تاریخی که ضمناً یکی از مهم ترین و کلیدی ترین رخدادهای تاریخ اسلام می باشد عبارت است از قیام یا نهضت امام حسین (ع).

بر مبنای توضیحی که درباره مفهوم « سیره » بیان گردید ، مطالعه و فهم سیره امام حسین (ع) در واقعه قیام علیه حکومت یا اعتراض به حاکمیت سیاسی که ادعای مشروعیت دینی هم داشت ، می بایست منتج به دستیابی به پاسخ چند سوال مهم بشرح ذیل باشد :

- ۱- هدف نهایی امام (ع) از کل نهضت خویش چه بود؟
  - ۲- اهداف فرعی و متوسطی که امام (ع) ، در مراحل مختلف نهضت خویش ، متناسب با شرایط و الزامات و اقتضائات هر مرحله دنبال نمود کدام ها بودند ؟
  - ۳- راهبردهای اصلی و رئیسی امام (ع) برای رسیدن به هدف نهایی چه بود ؟
  - ۴- امام (ع) چه سیاست ها و برنامه ها و شیوه های تاکتیکی را در راستای تحقق راهبردهای اصلی و در جهت نیل به هدف نهایی ، تعریف و اجرا نمود؟
  - ۵- و بالاخره ، (مبتنی بر پاسخ سوال های فوق) چگونه میتوان با تعلیق خصوصیات تاریخی و الزامات عصری واقعه مزبور ، از سیره امام (ع) برای تدوین و تعیین رویکردهای زندگی امروزه تأسی نمود ؟ و به عبارت دیگر چگونه می توان از سیره امام (ع) در واقعه مورد نظر ، در جهت حل مسائل و مشکلات موجود جامعه الگوبرداری کرد ؟
- و کدام مسائل و کدام مشکلات ؟

## یادداشت نهم :

بدون تردید مهم ترین مسئله و پرسش اصلی و کلیدی در خصوص نهضت حسینی (ع) ، همانا « هدف نهایی» امام (ع) از این جنبش تاریخی می باشد ، و این که امام (ع) قطع نظر از اهداف متوسط و میانی و راهبردها و تاکتیک ها ، رسیدن به چه هدفی را غایت نهضت خود دنبال می فرمود.

لازم به ذکر است که، نهضت حسینی(ع) به سبب داشتن جنبه های انسانی فرادینی و البته با محوریت مبانی و آموزه های دینی و به خصوص برخورداری امام (ع) از جایگاه « اسوه» بودن ، در فرهنگ شیعی ، دارای ابعاد و وجوه و جلوه های مختلف به لحاظ فکری، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، عرفانی و .... می باشد، از همین روی نیز می تواند در عرصه های مختلف زندگی یک مسلمان و بلکه غیرمسلمان به عنوان منبع آموزه های رفتاری (اعم از فردی و اجتماعی) مورد الگوبرداری قرار گیرد. فلذا در نگاه کلی نمی توان ماهیت و حقیقت و هویت آن را به یک یا چند موضوع و جنبه خاص مرتبط با موضوع تقلیل داد .

با این حال به نظر می رسد با مراجعه به منابع تاریخی و معرفتی مرتبط با موضوع و تأمل و تدقیق در آنها ، می توان با اطمینان علمی کافی از «هدف نهایی» نهضت حسینی (ع) سخن گفت .

از جمله مهمترین منابع یاد شده عبارتند از :

- ۱- سیره (یا گفتار و کردار و مواضع امام (ع)) در طول زندگی و به خصوص در اثنای نهضت.
- ۲- حقایق تاریخی حاصل از تحلیل و تبیین دقیق و علمی درباره ابعاد مختلف و خصوصیات جامعه در دوران نهضت و قبل از آن به لحاظ اعتقادی، فرهنگی، سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی و نیز ریشه های تاریخی وضعیت آن روز جامعه مسلمین.
- ۳- مبانی کلامی مربوط به اصل « امامت» و شئون آن

## یادداشت دهم :

به نظر می رسد بر اساس آنچه که از تأمل و تدبر در منابع تاریخی و مبانی کلامی پیش گفته به دست می آید به جرأت می توان ادعا نمود که هدف نهایی امام (ع) در حرکت عاشورایی خود عبارت است از:

« مبارزه با تحریف دین و افشای بنیان ها و عقبه های تاریخی ، فکری ، سیاسی و اجتماعی تحریف گران».

اولین نکته مهم در تبیین و تحلیل مدعای فوق این است که از حاصل بررسی های دقیق درباره سخنان و راهبردها و نیز تاکتیک های امام (ع) در طول نهضت چنین بر می آید که امام (ع) در نهضت خود ، تحقق هدف یاد شده را صرفاً در ظرف زمانی وقوع نهضت دنبال نمی کرد بلکه حضرتش در پی تحقق این هدف در همیشه تاریخ و آینده بود.

توضیح اینکه ، تحریف دین ، به خصوص توسط قدرتهای مسلط جامعه ، اصلی ترین و مهمترین تهدیدی است که تمام ادیان الهی در طول تاریخ با آن مواجه بوده اند فلذا خداوند در مورد ادیان گذشته ، پس از اینکه دین سابق به طور کلی و به لحاظ محتوایی به دست تحریف گران دگرگون می گردید با ارسال رسولان خود و در شرایط خاص همراه با نازل کردن شریعت جدید (توسط پیامبران اولوالعزم) ، بشریت را از محروم شدن از هدایت آیین آسمانی نجات می داد . و اما برای این که آخرین دین شریعت الهی که دیگر پیامبری هم پس از پیامبر خاتم (ص) مبعوث نخواهد شد برای همیشه از خطر تحریف مصون بماند ، « مکتب عاشورا» را در بستر نظری و عملی اصل مهم « امامت» و در قالب یک واقعه تاریخی بی نظیر به بشریت ارزانی نمود تا انسان طالب حق و حقیقت، بر اساس آموزه های آن هیچگاه تن به تحریف دین خدا ندهد و بتواند در هر زمان با سنجه ها و شاخص ها و معیار های نظری/عملی عرضه شده در آن مکتب ، دین خالص و ناب الهی را از آنچه به نام دین تحریف و احیاناً تبلیغ می شود تشخیص دهد.

بنابر نگاه فوق به مکتب عاشورا ، در می یابیم که امام (ع) در راستای تحقق هدف نهضت ، با تعریف و اجرای راهبردها و تاکتیک های بسیار دقیق و مدبرانه و مبتنی بر عقلانیتی شگفت و اعجاز گونه ، ضمن تلاش برای انتقال پیام نهضت به جامعه جاهل و خفته روزگار خود ، به دنبال این بود که پیام بیدار کننده و آگاهی بخش عاشورا را به وسیله « رسانه» ای بسیار قوی و کارآمد به نسل های آینده در طول تاریخ منتقل کند تا بدین سان امکان بازتولید سیره امام (ع) در جریان تاریخ برای الگوگیری از آن برای آیندگان فراهم گردد .

هم آموزه های انسان شناختی دینی و هم تجربه تاریخی بشری، بیانگر این حقیقت هستند که به اقتضای «فطرت» انسان، مبارزه مستقیم با موجودیت دین و نفی کلی آن در جوامع دینی، قرین توفیق نبوده و نمی تواند بنیاد دین را از جامعه بشری حتی برای مدت محدود زندگی چند نسل، برکند و یا اعتقاد و گرایش عموم مردم به دین و ارزش های دینی را به کلی از ضمیر و نفوس آنها ریشه کن نماید.

با این اوصاف، در طول تاریخ ادیان الهی، مخالفان با دین، به خصوص متولیان مناسبات قدرت عمومی در جامعه به درستی دریافته اند که در جامعه دینی، به هدف مزبور یعنی حذف حقیقت دین از ذهن انسانها و ذهنیت جامعه از طریق روش دیگری میتوان رسید و آن «تحریف» دین است. آنان فهمیدند که با تحریف میتوان اسم دین را در عرصه زندگی دین داران نگه داشت و حتی بر پاسداشت آن پای کوبید اما رسم و حقیقت آن را از واقعیت زندگی برانداخت، و بالاتر از آن دانستند که با خدمت گرفتن آن دسته از عالمان دین که دیانت خود را به آنها فروخته اند می توان با تحریف دین، دقیقاً ضد اهداف و آموزه های دینی را در جامعه محقق و باز تولید نمود. و باز هم مهم تر این که فهمیدند با استفاده از دین محرف و بنام دین، با هزینه کم تر و سهولت بیشتری میتوان بر مردم حکمرانی نمود!

و اما در ارتباط با موضوع تحریف دین، پاسخ به چند سوال، روشنگر مبانی دینی و عقلانی برای بحث های آینده با محوریت «هدف نهضت حسینی» خواهد بود. در یادداشت های آینده به این پرسش ها خواهیم پرداخت ان شاء الله!

## یادداشت دوازدهم :

یکی از پرسش‌های مبنایی در رابطه با موضوع « تحریف دین » این است که :

انگیزه و هدف تحریف گران از تحریف دین چیست ؟

پاسخ این سوال را قرآن کریم در قالب بخشی از یک آیه که از غرر آیات ناظر به موضوع مهم « فلسفه دین » است با بیانی اعجاز آمیز و جامع که ضمناً بازگوکننده نگاه دین به ابعاد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زندگی انسان می باشد ، بیان فرموده است . خداوند در آیه یاد شده می‌فرماید :

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید/۲۵)

با تدبر در این کلام خداوند ، نتایج نظری و عملی بسیار مهم در ارتباط با فلسفه سیاسی و اجتماعی دین را می توان به دست آورد . از جمله آنها :

۱- هدف کلی دین و مقصود از ارسال رسولان الهی و انزال کتابهای آسمانی در عرصه زندگی دنیایی انسان، یک چیز است : حاکمیت عدل و اجرای عدالت در تمامی زمینه ها ! و منظور از قسط در آیه شریفه ، عدالت فردی نیست بلکه کاربرد واژه، ناظر به عدالت اجتماعی و اقامه عدل در عرصه اجتماع است .

به لحاظ معنایی نیز واژه قسط بیشتر در خصوص عدالت اجتماعی به کار می رود لذا در فرق بین قسط و عدل گفته اند : قسط عدالت آشکار و روشن ولی عدل گاهی مخفی است [تسنیم /ج ۱۳ / ص ۴۹۲]

به تعبیر شهید مطهری ، اقامه قسط ناظر به عدالت فردی نیست بلکه بیانگر فلسفه اجتماعی اسلامی است همان که « مورد توجه مولای متقیان بوده و آن را ناموس بزرگ اسلامی تلقی میکرده و از هر چیزی بالاتر می دانسته ، سیاستش بر مبنای این اصل تاسیس شده بود ، ممکن نبود به خاطر هیچ منظوری و هدفی کوچکترین انحراف و انعطافی از آن پیدا کند » [مجموعه آثار ۲۵ / ص ۲۲۹]

لذا گفته شده است : « قیام به قسط یعنی زندگی را بر اساس اجرای عدل ، در حق خود و دیگران سامان دادن » [تسنیم /ج ۱۳ / ص ۴۹۲]

در این باره باز خواهیم نوشت ان شاء الله .

۲- نکته مهم دیگر در بیان آیه شریفه این است که :

اولاً- استقرار و اجرای عدالت مبتنی بر موازین دینی باید از طریق و مجرای خواست و اراده عمومی (مردم= ناس) محقق شود، («لیقوم الناس بالقسط» ، تا مردم برای عدالت قیام کنند) و ثانیاً - این قیام بر دو رکن نرم‌افزاری استوار است : آگاهی و ایمان .

آگاهی از « کتاب و میزان » و ایمان به « حقانیت » آن‌ها . و در نهایت این دو عامل دانشی و انگیزشی ، زمینه و بستر فکری و اعتقادی لازم را برای قیام آگاهانه و مؤمنانه « مردم » برای بسط قسط و عدالت را در جامعه فراهم خواهد نمود .

اما از دو مقدمه مذکور ، می توان به نتایج تأمل برانگیز دیگری دست یافت از جمله :

۱- تحقق و حاکمیت قسط و عدالت باید بنا به خواست و اراده آگاهانه عموم مردم محقق شود و لذا نمیتوان حتی اجرای عدالت (و یا به بهانه آن!) را بر خلاف خواست مردم بر آنها تحمیل کرد این نکته‌ای است شایسته دقت و تأمل !.

۲- همانطور که گفته شد ، دین به لحاظ کارکردی ، منبع آگاهی و منشاء ایمان ، به عنوان سرمایه های لازم و اصلی برای قیام مردم برای عدالت است . بر این اساس ، چنانچه در جامعه‌ای دین و آموزه‌های آن فاقد چنین کار ویژه و کارکردی باشد آن دین یا تحریف شده است و یا از اساس ساختگی و جعلی است .

۳- از آنچه گفته شد ، پاسخ این پرسش که چرا تحریف گران دست به تحریف می زنند روشن می شود . بدین بیان که : متولیان ساختار قدرت ظالمانه که منافع و موجودیت آن‌ها با آگاهی مردم و سپس حاکمیت و بسط عدالت ، در تضاد و تنافی می باشد نمی توانند شاهد حضور حقیقت دین در متن جامعه باشند ، در نتیجه با یاری جستن از عالمان دنیا پرست دست به تحریف دین می‌زنند، تا نه تنها با این ترفند منبع دانش و انگیزش مردم برای قیام به قسط را از دست آنها بگیرند بلکه بتوانند با دین تحریف شده ، حاکمیت ظالمانه خود را به نام دین نهادینه کنند و آن را در خدمت حکومت بیدادگر قرار دهند .

فتأمل !

## یادداشت چهاردهم :

حال بر اساس آنچه که در یادداشت های گذشته بیان گردید نگاهی دوباره بر پرسش نخستین بیافکنیم ، اینکه : « هدف نهایی نهضت حسینی علیه السلام چیست ؟ »

حاصل تأمل در تاریخ صدر اسلام بیانگر این حقیقت است که تحریف دین (که ریشه در حوادث و وقایع پس از رحلت پیامبر (ص) داشت) ، در دولت اموی به اوج خود رسید .

میزان و شدت این تحریف به حدی بود که دین رسمی و مورد حمایت و تبلیغ حکومت ، به لحاظ کارکردی در زندگی اجتماعی ، دقیقاً در خلاف جهت و بر ضد اهداف دین حقیقی عمل می کرد . به عبارت دیگر دینی که آمده بود با دادن آگاهی و بصیرت و اعطای ایمان و عزت به مردم ، موجبات قیام آنها برای برپایی عدالت در همه عرصه های زندگی را فراهم نماید ، در اثر تحریف ، خود به عامل جهالت و تحمیق عمومی و زایل کننده ایمان و توجیه کننده ستم و پشتیبانی از ستمگر تبدیل شده بود .

میزان این تحریف ، خود را در چهره نا همگون و ترکیب متناقض و پارادوکسیکال « شکل و محتوای » حکومت اموی نشان می دهد . توضیح اینکه از طرفی ، شکل و ظاهر و حکومت اموی از نظر افکار عمومی ، دینی و معاویه در مقام مؤسس آن ، مدعی خلافت و جانشینی پیامبر (ص) بود . از طرف دیگر ، محتوا و باطن دولت مزبور - همانطور که خود معاویه هم گاهی به آن اقرار می کرد - پادشاهی استبدادی مطلق بود . حال آن که بنیاد حکومت دینی چه به لحاظ مشروعیت تأسیسی و چه مشروعیت عملکردی بر اصل عدالت استوار است و در مقابل مبنای حکومت پادشاهی و ملوکیت استبدادی در تحلیل نهایی به اصل « زور » و معادله « زور=حق » متکی است . فلذا دولت اموی برای حل این پارادوکس چاره ای جز تحریف دین نداشت .

شایان ذکر است که در طول تاریخ همه حکومت های نامشروع و بیدادگر که به نوعی بین مبنای حکومت و دین نسبتی برقرار کرده اند به ناچار روی به تحریف دین آورده اند و بدین گونه حقیقت دین را از صحنه زندگی کنار زده و جامعه را از هدایت آن محروم نموده اند .

## یادداشت پانزدهم :

« خواننده محترم : این نوشته را به منزله جمله ای معترضه بر یادداشت های قبلی تلقی فرماید. هر چند با اندکی تأمل ، مضمون آن خیلی بی ارتباط با بحث های گذشته هم به نظر نمی رسد.»

☑ در حالی که ماههاست شیوع ویروس کرونا ، علاوه بر حیات و سلامت جسمی انسانها، معیشت، سلامتی روح و روان، مناسبت های ضروری اجتماعی - خانوادگی مردم و البته اقتصاد کشورها و در مواردی شاخص های سیاسی - امنیتی آنها را در معرض تهدید و خطر جدی قرار داده است و به خصوص بالا رفتن آمار ابتلا و مرگ و میر ناشی از این بلای عمومی در هفته های اخیر در کشور ما ، مسئولین امر را وادار به اعلام و اعمال محدودیت های بیشتر و شدید - و واقعاً کلافه کننده و ملال آور اما لازم و ضروری - نموده است و در همین راستا نیز، صدا و سیما به حق و به طور مداوم ، هشدارها و اخطارهای کارشناسان بهداشتی - پزشکی را مبنی بر ضرورت رعایت فاصله اجتماعی و عدم تجمع و مسافرت و استفاده از ماسک و ... ، در برنامه های مختلف پخش می کند ، لیکن شب گذشته - شب اربعین - همین رسانه ملی (تلویزیون) گزارش مفصل و زنده ای را از راهپیمایی و عزاداری مردم عراق در کربلا و به خصوص داخل صحن ها و حرم مطهر و خیابان های اطراف ، از شبکه های مختلف پخش کرد که مردم را در تجمعی متراکم همچون روزهای عادی در حال عزاداری نشان می داد در حالی که اکثریت قریب به اتفاق آنها حتی ماسک بر صورت هم نداشتند و جالب اینکه در میان آن ازدحام شدید ، خبرنگار صدا و سیما در میان مردم با هیجان مشغول دادن گزارش بود . حال سوال این است (که علاوه بر آثار سوئی که این صحنه ها بر چهره مکتب اسلام و نهضت سراسر عقلانیت حسینی در اذهان عمومی دنیا باقی می گذارد) پیام این گزارش به مردم کشور خودمان در ارتباط با وضعیت بهداشتی حادثی که درگیر آن هستیم چه میتواند باشد ؟

جز اینکه همه آن هشدارها و اخطارها درباره خطر شیوع کرونا و همه آن دستورالعمل ها و پروتکل ها و همه آن محدودیت ها در استفاده از اماکن عمومی و مذهبی و تفریحی و همه و همه، باصطلاح یعنی کشک!! در عین حال تبلیغ و ترویج نادانی و شور بدون شعور ! اگر این برداشت صحیح باشد چه می توان گفت در خصوص عقل و شعور و فهم و کاردانی و لیاقت مسئولین و مدیران رسانه ملی !

☑ به نظر من مشکل اصلی و فوری و عینی و ملموس مملکت ما، سپردن کارهای مهم و بزرگ به دست افراد کوچک و نالایق است ! در بسیاری از موارد ! چرایی این معضل خود مستلزم بحثی مفصل است .

## یادداشت شانزدهم :

سخن درباره «هدف نهایی نهضت حسینی(ع)» بود. گفتیم که در حکومت معاویه تحریف دین به اوج خود رسید. سیاست تحریف به حدی رسیده بود نه تنها عملکرد سراسر بیدادگرانه حکومت از سوی دستگاه بسیار قوی تبلیغاتی معاویه به نام دین توجیه می شد، بلکه معاویه به صورت کاملاً برنامه ریزی شده با مباشرت برخی از صحابه (به تعریف مکتب خلفا!) که آن زمان در جایگاه عالمان دین قرار داشتند، عملاً و رسماً دست به تحریف در منابع دینی [احادیث و روایات پیامبر (ص)] آزرده بود. چنان که در منابع معتبر تاریخی آمده، به برخی از صحابه پول می داد تا در راستای منافع دولت اموی و شخص معاویه حدیث از پیامبر (ص) جعل کرده به مردم نقل کنند!

با توجه به اینکه در دوران حکومت اموی، نسل جدیدی در صحنه اجتماع ظاهر شده بودند که از سویی، عمده آگاهی‌های آنها نسبت به حقایق دینی، از منابع و داده‌های عموماً تحریف شده دستگاه تبلیغاتی حکومت‌های پس از رحلت پیامبر (ص) تغذیه می گردید و در حکومت اموی آن تحریفات به کمال! خود رسیده بود، و از سوی دیگر در سایه حکومت فاسد اموی! فسق و فساد تا اعماق جامعه نفوذ کرده بود لذا وضعیت افکار عمومی و باورهای دینی در دوران معاویه از جهت تحریف دین به جایی رسید که معاویه فردی مثل یزید را در دوران حیاتش به عنوان ولیعهد پس از خود تعیین کرد و عموم جامعه و تقریباً همه خواص و عالمان دین! آن را پذیرفتند و پس از مرگ معاویه هم عموماً با وی به عنوان خلیفه پیامبر (ص) بیعت کردند! حال آنکه همه خواص و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان در حجاز و عراق و شام می دانستند که یزید - قطع نظر از ماهیت حکومت اموی - فردی فاسق و فاجر و ملعن بالفسق و فاسد به تمام معناست و حتی ابایی هم در پنهان کردن فسق و فساد خود ندارد. این وضعیت به تنهایی، بیانگر نهایت تحریف دین و انحراف اساسی و عمیق در باورهای دینی مسلمانان و حتی خواص جامعه بود. و یقیناً تداوم وضعیت مزبور، در زمانی اندک موجب خروج کامل حقیقت کتاب و میزان الهی از دسترس عموم بلکه خواص و طالبان حقیقت می گردید.

و از آن پس بود که باید روزگار چشم انتظار مرگ دین در ساحت ذهن و صحنه زندگی مسلمانان و سپس بشریت می گردید.

بر اساس آنچه در یادداشت‌های گذشته بیان شد توجه به دو نکته مهم ضروری به نظر می‌رسد :

☑ نخست این که ، چرا جامعه مسلمین به چنین تحریف سنگینی در دین تن داده بود ؟ آخر چگونه میشود در مدت زمان نسبتاً کوتاه ۵۰ ساله ، اصول بنیادین دین در اذهان عموم مردم به کلی وارونه گردد ؟ چگونه شد که مردم شخصی مثل معاویه و سپس یزید را در جایگاه حاکم اسلامی و در مقام جانشین پیامبر (ص) پذیرفتند ؟ و بالاخره چگونه قبول کردند که :

دینی که عمده رسالت اجتماعی آن ، دادن آگاهی به مردم و پرورش ایمان آنان برای قیام به برقراری قسط بود ، حال در سطح جامعه به عامل توجیه‌گر ظالمانه ترین حکومت و مناسبات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی تبدیل شود ؟

تردیدی نیست در پاسخ به این سؤال نمیتوان به معرفی یک یا دو علت بسنده نمود . زیرا در فرایند تحولات اجتماعی و سیاسی تغییرات فکری و گرایشات عمومی جامعه ممکن است عوامل متعدد و گوناگون به شکل پیچیده‌ای دخالت و نقش آفرینی کنند . بنابر این - در بسیاری از موارد - تقلیل همه آنها به یک عامل ، دشوار و گمراه کننده خواهد بود . با این حال ، در تبیین چرایی ظهور و بروز بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و انسانی می‌توان عاملی را تشخیص داد که بستر و زمینه لازم و مناسب را برای تاثیرگذاری سایر عوامل هم سو برای بروز پدیده‌ای خاص فراهم می‌کنند ، لذا می‌توان در این گونه موارد نقش آن عامل را ، مهم تر و قوی تر از سایر عوامل در ظهور پدیده موردنظر ارزیابی کرد . با این نگاه می‌توان عامل اصلی و مهم در شکل گیری وضعیت اجتماعی عمومی فوق الذکر در جامعه مسلمین در دوران حکومت اموی را ، اتحاد کانون‌های قدرت در جامعه آن روز دانست : ( قدرت سیاسی - اقتصادی حاکم و قدرت رسمی تبلیغات دینی).  
گفتنی است که اساساً تحریف دین در سطح گسترده و به صورت عمیق و بنیادین هیچگاه بدون اتحاد این دو قدرت و توافق آنها ، در طول تاریخ ادیان محقق نشده است .

☑ نکته دوم ، این است که خطر تحریف دین - همانطور که گفته شد - خطری دائمی است و آنچه در حکومت اموی بر سر حقیقت و اصالت دین آمد ، بلای بی سابقه نبود که ناشی از شرایط و ویژگی های خاص آن زمان باشد بلکه تحریف، تهدیدی همیشگی است و دلیل وجود همیشگی این تهدید و خطر، همان ویژگی در رسالت عدالت خواهی و ظلم ستیزی دین است .

نتیجه اینکه هر جا که دین و ستم باهم در جامعه حضور داشته باشند تقابل و تخاصم آنها حتمی است بنابر این یا باید ستم جای خود را به عدل و داد بسپارد یا دین تحریف شود و سپس نابود گردد !

## یادداشت هیجدهم :

امام حسین علیه السلام پس از مرگ معاویه و آغاز حکمرانی یزید ، از منظر شئون و وظایف « امامت » که پاس داری از حقیقت دین ، در راس آنها قرار دارد ، با وضعیتی بسیار پیچیده و حساس - به لحاظ سرنوشت دین در جامعه و تاریخ - مواجه بود .

از نگاه جامعه شناسی سیاسی و تأمل در نتایج حاصل از تحلیل مناسبات قدرت و واکاوی منشاء جهت گیری های کلی جامعه از بعد روانشناسی اجتماعی ، امام علیه السلام با دو پدیده به ظاهر ناهمگون در عینیت جامعه آن روز روبرو بود و نکته مهم اینکه برخورد و تعامل مناسب و حکیمانه و دقیق با آن دو پدیده ، لازمه ایفای وظایف « امامت » در راستای نجات دین از گرداب مرگ آفرین « تحریف » بود .

☑ پدیده نخست ، همان تهدید و خطر « تحریف دین » بود که از آغاز دولت اموی به طور رسمی به سیاست تبلیغی حکومت تبدیل شده و در مقطع مزبور ، اکثریت قاطع و بخش اعظمی از اذهان و باورهای مسلمانان را تحت تاثیر قرار داده بود و چنانچه این سیاست از رهگذر قرار گرفتن دین در جایگاه پشتوانه مشروعیت حکومت یزید - با توجه به فسق و فساد علنی وی - تداوم می یافت نه تنها حقیقت دین به کلی از دسترس عموم مسلمانان در آن زمان خارج می گردید ، بلکه با حذف کامل آن از ساحت فکر و اعتقادات مردم ، امکان دستیابی به دین واقعی و اصیل برای آیندگان و یا لاقلاً تا چندین قرن آینده ، برای طالبان حقیقت غیر ممکن و یا بسیار دشوار می گردید . و این معنایی جز مرگ دین مفهوم دیگری نداشت و امام علیه السلام به خصوص از جایگاه امامت و مامور و موظف به نجات دین از این مهلکه بود .

☑ و اما پدیده دوم ، ناشی از دگرگونی اساسی در سیاست های کلی و رویکردهای سیاسی - امنیتی حکومت اموی بود که علت آن به تفاوت اساسی در ساختار شخصیتی و نوع نگاه به قدرت و نیز سطح درایت در حکمرانی معاویه و یزید داشت . این دگرگونی و اختلاف فراهم کننده یک مجال و فرصت تاریخی برای امام علیه السلام در جهت رسیدن به هدف و ایفای وظیفه خود در نجات دین بود . مجال و فرصتی که حضرتش با آگاهی و شناخت از تفاوت شخصیتی معاویه و یزید ، سال ها انتظار آن را می کشید . در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد . ان شا الله

## یادداشت نوزدهم :

درباره توضیح پدیده دوم که بعنوان عامل شکل گیری مجال و فرصت مناسب برای امام (ع) از آن یاد شد میتوان چنین توضیح داد :

سلطه تبلیغاتی، سیاسی و امنیتی حکومت اموی در زمان معاویه که عمدتاً ناشی از درایت و کاردانی و توانایی های شخص معاویه در حکمرانی و نیز وضعیت خاص اعتقادی و دینی جامعه بود امکان هر گونه اقدام و حرکت موثر و نتیجه بخش را در راستای مبارزه با تحریف دین توسط دولت اموی و عمال آن از دو امام (حسن و حسین علیهما السلام) گرفته بود. فلذا بر هر صاحب بصیرتی در آن شرایط روشن بود که با توسل به روشها و راه های عادی و معمول تبلیغی و سیاسی، امکان انتقال پیام آگاهی بخش و افشاگرانه مورد نظر امام (ع) به جامعه امکان پذیر نبود.

تسلط همه جانبه حکومت بر جامعه و نظارت و کنترل کامل بر ائمه و یاران معدود ایشان، در کنار وضعیت خواب آلود و رخوت آمیز جامعه، امکان حتی اقدام شهادت طلبانه برای نجات دین را از دو امام معصوم در زمان معاویه سلب کرده بود. نفوذ و تسلط حکومت، حتی بر حریم زندگی خصوصی و نزدیکان ایشان رسیده بود به طوری که وقتی معاویه احساس نمود که احتمال دارد وجود امام مجتبی (ع) در جریان طرح ولایت عهدی یزید، مشکل ساز شود، به راحتی اقدام به حذف فیزیکی و به شهادت رساندن ایشان به دست نزدیک ترین عضو خانواده (همسرش) نمود. و نکته مهم این که این شهادت - به سبب عوامل و شرایط یاد شده - نه تنها هیچ تاثیری در بیداری جامعه نداشت بلکه هیچ مشکل خاصی را هم برای حکومت اموی ایجاد نکرد!

این محدودیت ها نسبت به امام حسین (ع) نیز پس از شهادت امام حسن (ع) استمرار داشت و امام (ع) با آگاهی و درایتی عمیق که از اوضاع و احوال پیش روی خود داشت می دانست که در دوران حکومت معاویه، حتی اقدامی شهادت طلبانه برای نجات دین به منظور انتقال پیام بیدار کننده آگاهی بخش، بی ثمر و بی نتیجه بوده و معاویه در آن شرایط می تواند با لوٹ کردن خون امام (ع) مانع اثربخشی شهادت ایشان در راستای وصول به هدف فوق گردد. لیکن پس از مرگ معاویه، و به سبب تفاوت شخصیتی یزید، یک تغییر و دگرگونی اساسی در راهبرد مدیریت سیاسی و حکمرانی ایجاد شد که خود زمینه و بستر لازم را برای شکل گیری ضعف بنیادین در جریان حکومت دولت اموی فراهم نمود و امام (ع) که مترصد چنین وضعیتی بود تصمیم به اجرای برنامه و نهضت خود نمود.

در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد ان شاء الله.

## یادداشت بیستم :

با عرض پوزش از خوانندگان محترم این یادداشت ها ، به خاطر فترتی که در بحث های مربوط به نهضت حسینی (ع) پیش آمد ، در چند یادداشت آتی به تبیین موقعیت و فرصت و مجال تاریخی که با آغاز حکمرانی یزید پیش روی امام (ع) برای ابلاغ و انتقال پیام آگاهی بخش و بیدار کننده به جامعه و آیندگان فراهم شده بود ، می پردازیم .

گفتیم امام (ع) بر اساس شناخت عمیق و دقیقی که هم از شخصیت روانی یزید و هم ساختار حکومت اموی و هم به طور کلی مناسبات قدرت در جامعه در آن مقطع داشت به این نتیجه رسید که :

با توجه به خلاء مدیریتی-تدبیری که در جریان حکمرانی به سبب ضعف شعور سیاسی یزید پدید آمده ، می توان با یک برنامه حساب شده و دقیق و عاقلانه و البته بسیار پیچیده، به هدف خود یعنی نجات دین از تحریف از طریق « آگاهی بخشی بیدارگرانه» به جامعه، دست پیدا کرد. پرداختن به جزئیات و محتوا و مراحل اجرایی برنامه امام (ع) که بلافاصله در قالب یک حرکت منسجم و چند بعدی به زیبایی تمام اجرا گردید ، مجال فراخ تری می طلبد . از این رو در حد ظرفیت این یادداشت ها تنها به بیان کلیاتی از آن می پردازیم .

امام (ع) برای رسیدن به هدف نهایی در نهضت خود ، علاوه بر التفات به فرصت پیش آمده طبق بیان مذکور، لازم بود موضوعات و حقایق دیگری را نیز در محاسبات مربوط به تدوین و طرح ریزی « راهبرد» کلی نهضت مورد توجه قرار دهند .

در یادداشت بعدی به موضوعات خواهیم پرداخت .

## یادداشت بیست و یکم :

به نظر می رسد مهمترین ملاحظاتی را که امام (ع) در تدوین و طرح ریزی راهبرد خود در رسیدن به هدف مدنظر داشت ، می توان به قرار ذیل بیان نمود :

۱- علیرغم بروز و ظهور ضعف در جریان مدیریتی حکومت که ناشی از ناتوانی و ناآگاهی یزید و دیکتاتوری بودن ماهیت حکمرانی اموی بود لیکن ساختار و مناسبات قدرت در تمامی عرصه های حیات اجتماعی و سیاسی و فکری جامعه همچنان در خدمت حاکمیت قرار داشت . ضمن اینکه امام (ع) با شناختی که از روحیه و شخصیت یزید داشت می دانست که اعمال خشونت بی ملاحظه و عریان ، سیاست قطعی و حتمی حکومت در دوران جدید در برخورد با هرگونه حرکت اعتراضی می باشد .

۲- علیهذا ، در یک رویارویی سیاسی و اعتراضی صرف از سوی امام (ع)، حکومت اموی با اعمال خشونت حداکثری و قتل امام (ع) ، امکان هرگونه بیان مواضع و تبیین اهداف نهضت ، از ایشان سلب خواهد کرد و به دنبال آن دستگاه تبلیغی حکومت ، تاثیر احتمال شهادت امام (ع) را کاملاً خنثی و با معرفی آن حضرت به عنوان طاغی و خارجی و برهم زننده وحدت مسلمین ، چه بسا بازخوردهای اجتماعی منفی هم نسبت به ایشان ایجاد خواهد نمود .

۳- وضعیت روانشناختی و سطح آگاهی های عمومی چنان بود که حتی اگر امام (ع) مجال اندکی نیز برای بیان مواضع خود در یک رویارویی عادی با حکومت به دست می آورد پیام ایشان اولاً امکان انعکاس بسیار محدودی داشت و از قلمروی یک شهر - مثل مدینه - فراتر نمی رفت و لذا حکومت می توانست به سرعت نه تنها جلوی انتقال آن به دیگر مناطق را بگیرد بلکه قادر بود با تبلیغات سنگین به خصوص توسط علمای دینی ! تاثیرگذاری پیامبر نهضت را حتی در همان شهر هم کم رنگ و یا به کلی خنثی نماید ، ثانیاً وضعیت روانی جامعه چنان بود که به هیچ وجه آمادگی پذیرش سخن حق را از طریق بیان معمول رسانه ای و عادی مثل سخنرانی و یا صدور بیانیه نداشت . رخوت و سستی عمومی ناشی از دنیا زدگی و ناآگاهی مفرط و فقدان بصیرت در اثر نیم قرن تبلیغات تحریف آمیز و مُخرّب ، نوعی بی تفاوتی و عافیت طلبی و پرهیز از هرگونه اقدام (و حتی گرایش) هزینه بر را وجهه ی اکثریت قریب به اتفاق افراد و گروه های مختلف جامعه مسلمانان ساخته بود .

## یادداشت بیست و دوم :

راهبرد (=استراتژی) را، نقشه جامع و طرح کلی و راهکار اصلی برای رسیدن به هدف بر مبنای آگاهی‌های دقیق از امکانات و منابع و موانع پیش رو تعریف کرده‌اند .

امام (ع) بر اساس واقعیت‌های جامعه که به مثابه موانعی مهم و ریشه دار در برابر برنامه نهضت ایشان برای رسیدن به هدف نهایی خود نمایی می کردند ، چند اصل مهم راهبردی را در برنامه نهضت مبنای عمل قرار داد ، از جمله :

۱- برنامه‌ریزی دقیق و بسیار هوشمندانه و کاملاً حساب شده برای مدیریت زمان و مکان اجرای برنامه‌های نهضت به منظور ایجاد فرصت کافی و وافی برای تبیین ماهیت و اهداف و بیان ابعاد نهضت . امام (ع) این امکان را در هجرت برنامه‌ریزی شده از مدینه به مکه و سپس اقامت چند ماهه در مکه آن هم در زمان حضور پر حجم مردم برای انجام مناسک حج (عمره و تمتع) و آن گاه خروج از مکه به سوی عراق در مقطع زمانی خاص و غیر معمول ، فلذا جالب توجه ، و در ادامه حرکت توأم با تأنی و حساب شده ، آن هم با همراهی خانواده و بستگان و توقف در منازل مهم بین راه و سخنرانی برای مردم یا گفت‌وگو با برخی از چهره‌ها و خواص در اثنای توقف در آن منازل و بالاخره اقامت ۸ روزه در کربلا با گرفتن زمان از دشمن با روشنگری‌های بسیار موثر و مهم و بیان مواضع ، که بعدها همین مخاطبین روایتگران انقلاب عاشورا در جامعه و بلکه تاریخ گردیدند ، ایجاد نمود .

۲- رکن اصلی راهبرد نهضت عاشورا ، آگاهی بخشی به جامعه حول محور دو موضوع می باشد :

نخست روشنگری و هشدار درباره تحریف دین و دوم ، اعطای بصیرت به جامعه برای بازگشت به حقیقت دین و ضرورت کسب دانایی درباره « کتاب و میزان » ، یعنی شاخص‌های کلی دین درباره ابعاد مختلف قسط و عدالت .

نکته مهم این است که امام (ع) بر اساس رهنمود قرآنی در آیه شریفه : « وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ » بر این نکته مهم واقف بود که صرف آگاهی بخشی عمومی حتی اگر به صورت نسبتاً مطلوبی صورت پذیرد منجر به تحقق هدف اجتماعی دین یعنی قیام به قسط در جامعه نخواهد شد .

در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد ان شاءالله

## یادداشت بیست و سوم :

از آنچه تاکنون گفته شد دانستیم که راهبرد امام (ع) برای رسیدن به هدف نهضت ، باید مشتمل بر ارائه راهکار درباره دو مسئله و یا موضوع مهم می بود :

☑ نخست در خصوص راهکار و شیوه و وسیله مناسب برای انتقال پیام نهضت به گوش جامعه که در این باره آن حضرت برنامه بسیار دقیق و حکیمانه را تدوین و سپس اجرا فرمود .

☑ مسئله و یا موضوع دوم این بود که، صرف ابلاغ پیام ، برای نیل به هدف نهایی ، بسنده و کافی نبود، زیرا - همانطور که گفته شد - مشکل جامعه فقط مسئله ناآگاهی نبود ، بلکه عموم مردم در آن روزگار انگیزه و اراده لازم را نیز برای « قیام به قسط» یعنی اجرای پیام را نداشتند . از این رو امام (ع) نیاز به رسانه ای خاص و برخوردار از چنان امکاناتی داشت که نه تنها با رفع موانع پیش گفته ، ذهن ها را متوجه و آماده شنیدن « پیام عاشور» کند ، بلکه همزمان وجدان عمومی را به همدلی با آن برانگیزد و سپس همت ها را به سمت هدف قرآنی « قیام به قسط» سوق دهد .

فلذا امام (ع) با اشراف کامل علمی به همه این واقعیتها به این نتیجه رسید که رسانه ای با این امکانات و کارایی ها و توانایی ها ، فقط در قالب یک « حماسه » می تواند تحقق پیدا کند . زیرا فقط در سایه بازخورد یک حماسه می توان به طور همزمان هم ذهن ها را آگاه کرد و هم دل ها را برانگیخت و هم عزم ها را استوار نمود . البته - و یقیناً - هر حماسه ای چنین قابلیت و ظرفیتی در تاثیرگذاری و بازخورد اجتماعی و تاریخی ندارد . اما « حماسه حسینی» ویژگی هایی دارد که می تواند چنین کار کرد و بازخوردی را داشته باشد . ویژگی هایی که آن را در تاریخ واقعاً بی نظیر ساخته است .

درباره این ویژگی ها بیشتر سخن خواهیم گفت . ان شاءالله

## یادداشت بیست و چهارم :

گفتیم امام حسین (ع) بر اساس شناختی که از حقیقت و ابعاد وجودی انسان و همچنین ، از واقعیت های جامعه و روابط و مناسبات قدرت داشت ، انتقال پیام نهضت به گوش مردم و بازخورد مطلوب آن را در گرو خلق یک حماسه دید . حماسه ای که به مثابه یک رسانه پرقدرت و کارآمد عمل کند . باید گفت در این راستا امام (ع) حماسه ای آفرید که بعید است کسی بتواند نظیر آن را در تاریخ بشر نشان بدهد . در تاریخ نوشته ، حماسه های بزرگی توسط قهرمانان و شخصیت های برجسته و قوی برپا گردیده است اما هیچ حماسه ای چه به لحاظ شکل و چه از نظر محتوا و چه از جهت رهاورد ها و پیامدها و بخصوص از حیث مانایی و الگوپذیری و باز آفرینی و بازتولید در طول تاریخ تا به امروز واقعاً قابل مقایسه با « حماسه حسینی » نیست .

واکاووی ویژگی ها و ابعاد و زوایای مختلف این واقعه نیازمند یک پژوهش گسترده و عمیق است . اما یکی از مختصات بارز این حماسه ، که بیش از سایر ویژگی ها در جلب و جذب دلهای انسانها در طول تاریخ - فارغ از دین و آیین آنها - نقش آفرینی کرده است ، تجلی و نمایش توأمان دو عنصر اخلاقی - روانی « عزت و مظلومیت » در تمام مراحل اجرای این حماسه است .

شاید برای اولین بار در تاریخ بشر چنین ترکیب و تلفیقی از این دو مقوله انسانی به ظاهر ناهمگون و بلکه متضاد در هیاتی بسیار زیبا و موزون و دل انگیز ، آن هم در قالب یک « حماسه » به نمایش درآمده است .

هنر خدایی و معجزه گون امام حسین (ع) چنان جمال و زیبایی از دو عنصر « عزت و مظلومیت » بر چهره ی یک حماسه ترسیم نمود که نزدیک به ۱۴۰۰ سال است که هر سال دل های بسیاری از انسان ها با یاد خالق آن حماسه و یادآوری آن همه عزت توأم با مظلومیت منقلب شده و شوریده حال می گردند . آیا بشریت در تاریخ خود چنین قدرت برانگیزاننده ای را در ارتباط با یک حماسه سراغ دارد ؟ آری امروز شاهدیم که پس از ۱۴ قرن ، مردی که سالها در عرصه مبارزه با نظام جهانی ظلم و ستم به دنبال مرگی حسین وار (ع) بود با بیانی که گویا می خواهد در یک جمله بر « عزت مظلومانه » یک ملت گواه آورد و با لحنی که گویا می خواهد مخاطب حیرت زده را نسبت به « چرایی » مقاومت یک ملت در برابر دنیای ستم مُجاب کند فریاد می زند که : « ما\_ملت\_امام\_حسینیم ! » و حسینی بودن را بر آن ایستادگی دلیلی تام عنوان می کند .

همه آنچه را که طی یادداشت‌های گذشته بیان گردید می‌توان به شرح ذیل خلاصه نمود :

۱- مهمترین پیام نهضت حسینی (ع) این است که به طور کلی ، دین/اسلام با هیچ یک از انواع و اقسام ظلم و ستم به خصوص بیدادگری در عرصه حکومت و سیاست ورزی ، سازگار و قابل جمع نیست و ادعای دینی / اسلامی بودن حکومتی با منشاء یا عملکرد ظالمانه ، تحریفی بزرگ در دین است .

۲- دین / اسلام ، دارای آموزه ها و موازین و اصول و قواعد کلی و عام در جهت تأمین و تضمین عادلانه بودن حکومت از جنبه تأسیسی و همچنین دادگری در شیوه حکمرانی است که بر اساس آن ها و در چهارچوب آنها ، حکومت دینی شکل می‌گیرد و اهداف کلیدی نیز در این نوع از حکومت قابل تحقق خواهد بود. بر این اساس ، عدالت و قسط چه از حیث تأسیسی و چه از جنبه عملکردی، مهمترین شاخصه حکومت دینی است و هیچ ملاک و معیار دیگری نمی‌تواند جایگزین آن گردد . در این باره نباید فریب خورد !

۳- مهمترین اصل راهبردی برای دستیابی به حکومت و جامعه دینی ، بر اساس آموزه های اسلامی و به عنوان یکی از اهداف متوسط نهضت حسینی (ع) ، آگاهی‌بخشی و بصیرت‌افزایی عمومی ، نسبت به موازین برگرفته از وحی و نیز اصول ماخوذ از اندیشه و تجربه بشری ، همراه با تقویت ایمان دینی در جهت قیام به قسط در صحنه عمل می باشد .

۴- با عنایت به موارد یاد شده ، حکومت دینی عادلانه ترین حکومت ها و جامعه دینی آگاه ترین و بصیرترین جوامع بشری نسبت به موازین قسط ، می باشد . هر خصوصیت یا صفت دیگری ذیل این دو شاخص و « میزان » میتواند قابلیت انتساب به دو نهاد حکومت دینی و جامعه دینی پیدا کند .

۵- و بالاخره ، نتیجه نهایی اینکه رسالت رئیسی مکتب عاشورا ، آگاهی‌بخشی و بصیرت‌افزایی در کنار تقویت ایمان دینی مردم به منظور فراهم نمودن زمینه‌ی « قیام برای قسط » در جامعه و عرصه عمومی / سیاسی است . فلذا یاد و یادآوری حماسه حسینی (ع) و برگزاری و برپایی هر گونه مراسمات و آیین ها و شعایری که به نام امام حسین (ع) (بر اساس توصیه و تاکید ائمه هدی (ع)) برای زنده نگهداشتن و یادآوری خاطره عاشورا صورت می‌پذیرد (که باید چنین باشد) می باید همسو و در راستای اهداف عالیه نهضت حسینی (ع) و منتج به آگاهی بخشی و تقویت ایمان دینی و در نهایت بسترسازی برای قیام به قسط در جامعه باشد . بی‌توجهی به این نکته مهم و اکتفا به برگزاری برنامه هایی بدون چنین دستاوردها و نتایجی خود تحریفی بزرگ در مکتب نجات‌بخش عاشورا است .

در این باره مطالبی خواهیم گفت ان شاءالله

## یادداشت بیست و ششم :

بر اساس نتیجه گیری های کلی از بحث های گذشته در یادداشت قبلی بیان گردید ، طرح چند پرسش به شرح ذیل و پاسخ به آنها ، می تواند به عنوان جمع بندی نهایی ، بستر مناسبی را برای مطالعه و پژوهش های کاربردی در خصوص موضوع « نهضت حسینی » (ع) فراهم آورد .

(۱) - آیا امام (ع) توانست از رهگذار نهضت خود ، به هدف نهایی یعنی « احیای دین » از طریق « مبارزه با تحریف » آن دست پیدا کند ؟

(۲) - آیا امت اسلامی پس از واقعه عاشورا توانست هدف راهبردی نهضت حسینی (ع) را ، با قیام به قسط و برپایی حکومت عادلانه دینی محقق نماید ؟

(۳) - علل و عوامل اصلی عدم توفیق مسلمانان در بهره مندی و استفاده شایسته و بایسته از مکتب عاشورا در طول هزار و چند صد سال گذشته چه ها بوده است ؟

(۴) - مکتب عاشورا امروزه چه پیامی می تواند برای بشر داشته باشد ؟ و یا در چشم اندازی محدودتر ، آیا نهضت حسینی می تواند در روزگار ما پیام یا راه حل یا رهنمودی برای مسائل و مشکلات و معضلات نظری و عملی مسلمانان ارائه دهد ؟ به عبارت خلاصه تر ، انسان - و یا دست کم - مسلمان امروزی چه نیازی به بازخوانی و بازگویی خاطره قیام عاشورا دارد ؟

پاسخ کلی پرسش نخست ، بدون تردید مثبت است . به گواهی تاریخ ، امام (ع) پیام تحریف ستیز خود را به طور کامل به وسیله رسانه بی نظیری که ابداع و ایجاد نمود ، به گوش جامعه و تاریخ رساند . پس از عاشورای حسینی ، هر طالب حقیقتی دریافت که دین / اسلام ، نه تنها نمی تواند توجیه گر ستم و پشتیبان هیچ حکومت ستم گری باشد ، بلکه اساساً رسالت دین فراهم نمودن بستر مناسب برای قیام آگاهانه عمومی برای بسط و حاکمیت عدالت در جامعه است . تنها یکی از شواهد و دلایل بسیار توفیق کامل نهضت امام (ع) در نیل به هدف نهایی خود این است که امروزه - پس از گذشت قریب ۱۴۰۰ سال از عاشورا - هر عالم دینی یا مصلح اجتماعی یا شخصیت عدالت خواهی که در پی مبارزه با ظلم و ستم به خصوص در عرصه عمومی و سیاسی بوده و در صدد توجیه دینی این رویکرد خود می باشد ، در راس استدلالات خود به سیره و نهضت حسینی استناد می کند . و جالب تر اینکه در این مسیر بسیاری از چهره های عدالت طلب از غیر مسلمانان و غیر شیعه ها هم به نهضت حسینی چونان یک الگو و آرمان نگاه کرده اند .

## یادداشت بیست و هفتم :

پاسخ پرسش دوم و سوم را می توان - بر اساس حقایق تاریخی جوامع اسلامی - در قالب چند نکته بیان نمود :

**نکته یکم** - علی رغم خیزش ها و قیام های متفرقه و محدود که عمدتاً تحت تأثیر نهضت حسینی (ع) بر علیه حکومت های بیدادگر صورت پذیرفت ، و در مواردی هم منجر به شکل گیری حکومت های کوچک و منطقه ای گردید ، لیکن جامعه مسلمین هیچگاه نتوانست بر اساس آموزه ها و ارزش ها و موازین دینی - به طور فراگیر و گسترده- برای حاکمیت عدل و قسط در جامعه و در قالب « حکومت دینی » قیام کند .

**نکته دوم** - مهم ترین پیامد از حیث تاثیرگذاری واقعه عاشورا را می توان به جهت آگاهی بخشی و روشنگری درباره تحریف دین دانست که حاصل آن ، توجه و سپس روی آوری بخشی از جامعه به خصوص اقشار فرهیخته و جویای حقیقت به مکتب اهل بیت (ع) (اسلام حقیقی) بوده است . چنین رویکردی از سوی بخش قابل توجهی از مسلمانان ، در اندک زمانی پس از قیام حسینی (ع) به مکتب اهل بیت (ع) فرصت و مجال بسیار مناسبی را برای ائمه هدی (ع) فراهم نمود تا حقایق مهم و بنیادینی از معارف و آموزه های دینی را بیان و تبیین و تبلیغ نمایند . بدون شک ، اگر چنین فرصتی در سایه نهضت حسینی (ع) ایجاد نمی گردید ، امروزه دسترسی به حقایق دینی برای عموم مسلمانان تقریباً غیرممکن و برای خواص و حتی علما بسیار سخت و دشوار می بود .

درباره نکته سوم و پاسخ سوال های باقیمانده مطالبی بیان خواهد شد . ان شاءالله

نکته سوم - مبانی نظری و حکمت عملی نهضت حسینی (ع) از بعد «سیاسی» در واقع برش و مقطعی بر دیدگاه کلی دین درباره قدرت سیاسی و حکومت و حقوق متقابل مردم و حاکمیت بود. در واقع امام (ع) در نهضت خود آن بخش از نگرش دین درباره حکومت و قدرت سیاسی را که شدیداً مورد تحریف قرار گرفته بود، در قالب پیام های نهضت، برجسته و آشکار و بازخوانی نمود. از این روی مبانی دینی نهضت عاشورا، در کنار آنچه در کتاب خدا و سنت نبوی (ص) و سیره سیاسی / حکومتی امیرمومنان (ع) و امام حسن (ع) آمده بود به عنوان یک منبع غنی و بسیار راهگشا و روشنگر می توانست در تولید و باروری اندیشه سیاسی به خصوص فلسفه سیاسی از منظر دین، مورد استفاده قرار گیرد و قرن ها قبل از اینکه متفکرین و فیلسوفان غربی به اندیشه ورزی درباره موضوعات و مسائل بنیادین در فلسفه سیاسی بپردازند، عالمان مسلمان می توانستند در بستر و زمینه پر بار اندیشه دینی به تولید فکر و گفتمان با محوریت موضوعات و مسائل یاد شده بپردازند. اما با کمال تاسف علمای دینی ما به خصوص در دوران غیبت کبری به کلی از این منبع عظیم غفلت نموده و به جای استفاده شایسته و درخور از آن در راستای فراهم نمودن بستر اندیشه ورزی درباره مهمترین مسائل حیات سیاسی مسلمانان، به بهره مندی حداقلی در جهت برانگیختن احساسات و تهییج عواطف بسنده کردند و تاسف بار اینکه در این عرصه نیز میدان عمل را به دست عوام الناس و عده ای معرکه گیر عوام فریب سپردند. نتیجه خسارت بار این غفلت عظیم و کوتاهی مفرط، دچار شدن مسلمانان به خلأ و فقر در اندیشه و کمبود دانایی و سردرگمی در عمل سیاسی و تشخیص حق از باطل بود. و پی آمد عینی این غفلت، تداوم سلطه بیدادگرترین حکومت ها در جوامع مسلمین، آنهم به نام دین یا با ادعای حمایت از دین! و نیز برقراری ظالمانه ترین مناسبات اقتصادی و اجتماعی در میان مسلمانان، علی رغم ادعای دینداری و مسلمانی بود. و تداوم این وضع به آنجا کشید که روشنفکران جوامع اسلامی راه نجات از ظلم و بیداد و فقر و عقب ماندگی را در روی آوری و تمسک به اندیشه های بیگانه از دین و بلکه ضد دین جستند و این بار دچار مشکلات و معضلات دیگری شدند و این قصه تا امروز ادامه دارد.

## یادداشت بیست و نهم :

و اما پاسخ سوال سوم را که درباره علت اکتفای مسلمانان به استفاده حداقلی از نهضت عاشورا بود می‌توان چنین بیان داشت : علت اصلی در واقع « تحریف معنوی » نهضت حسینی (ع) به دست برخی از علما و سکوت در برابر آن از سوی علمای دیگر بود . این تحریف در معرفی « هدف نهضت » صورت پذیرفت . به بیان روشن تر ، هدف نهایی امام (ع) که مبارزه با تحریف دین از طریق آگاهی بخشی و اعطای بصیرت دینی به مردم بود ، خود به بدترین شکل گرفتار تحریف گردید ! گفتیم که ذکر مظلومیت امام (ع) و یارانش در کنار حماسه عزت آفرینی که در روز عاشورا به نمایش گذاشته شد می‌بایست همچون رسانه‌ای عامل انتقال پیام بیدار کننده عاشورا عمل کند اما این موضوع در عمل و نظر به هدف تبدیل گردید . جالبتر اینکه در این رویکرد تحریف آمیز بعد حماسی این رسانه نیز تضعیف و به حاشیه رفت و ذکر مصیبت و مظلومیت به عنوان محور تبلیغات عاشورایی قرار گرفت و خسارت بارتر اینکه معرفی و تبیین هدف نهایی و رسالت آگاهی بخشی و بیدارگری به کلی فراموش شد . این روند چنان به افراط گرایید که پس از چندی ، یاد و یادآوری عاشورا به عاملی در تشدید ناآگاهی و وسیله‌ای برای عوام سازی و دستمایه‌ای برای معرکه گیری و کاسبی و شهرت طلبی تبدیل گردید . در این اواخر و اکنون هم تا حدی در وضعیتی قرار گرفته ایم که امروزه به زحمت می‌توان ارتباط و نسبتی - ولو اندک - بین آنچه در محافل مذهبی و دینی که به نام امام حسین (ع) ارائه و تبلیغ می‌شود و عنصر آگاهی و آگاهی بخشی و دانایی برقرار کرد !

و حال آنکه دانستیم که رکن رکین نهضت حسینی (ع) « آگاهی » و مبارزه با جهل و جهالت و عوامیت است . استاد شهید مطهری در این باره می‌فرماید : « اینجاست که تحریف معنوی پیدا می‌شود . حسین (ع) می‌گوید من نهضت کردم برای امر به معروف ، برای اینکه دین را زنده کنم ، برای اینکه با مفاسد مبارزه کنم ، نهضت من یک نهضت اصلاحی اسلامی است ، ما آمدیم یک چیز دیگری گفتیم ... یکجا گفتیم حسین (ع) قیام کرد که کشته شود برای اینکه که کفاره گناهان امت باشد ... تحریف دومی که ... گفتن این بود که [ این قیام ] یک دستور خصوصی برای او بود ... به ما و شما دیگر ارتباط پیدا نمی‌کند ، یعنی قابل پیروی نیست ماهرانه تحریف کردیم برای اینکه این حادثه را از مکتب بودن خارج کنیم ، وقتی از مکتب بودن خارج شد دیگر قابل پیروی نیست وقتی قابل پیروی نشد ، پس دیگر از حادثه کربلا نمی‌شود استفاده کرد . از اینجا ما این حادثه را از نظر مفید بودن عقیم کردیم . » [ حماسه حسینی / مجموعه آثار ۱۷ / ص ۱۰۸ و ۱۱۰ ]

در همین جا بحث راجع به نهضت حسینی (ع) را پایان می‌دهیم و به پرسش چهارم در مجالس فراخ تر خواهیم پرداخت . ان شاء الله

لینک کانال :

Ahmadshahabayatollahii@